

راز طلوع بشر جدید و نسبت آن با اصالت وجود در حکمت متعالیه

بسم الله الرحمن الرحيم

در آخرین روزهای تاریخ قرون وسطی، آرام آرام این حالت برای انسان پیش آمد که گویا برای درخشش ایمان باید خود را بیشتر احساس کند و اینجا بود که به «بودن خود و اینکه باید به آن بودن فکر کرد یا نه» توجه کرد، توجهی که رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) در شک دستوری خود پیش کشید که: «من شک می‌کنم پس هستم» و این شروعی بود برای آن که انسان بیش از پیش، خود را مد نظر آورد و با نظر به بودن خود راهی برای ایمانی زنده‌تر بیابد. در همین مسیر و در همان فضای تاریخی است که با کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) روبه‌رو می‌شویم، کانتی که تا مرز بنیاد دادن به انسان و فهم انسان از خودش جلو و جلوتر رفت، به همان معنایی که انسان سوژه خودش گردید. آنچه در این شرایط تاریخی پیش آمد همین بود که اولاً: انسان به بودن و هستی خود توجه کرد و ثانیاً: اینکه باید هستی و یقین را در درون خود جستجو کند. و این راز طلوع بشر جدید است و عقلانیتی که در صدد ایمانی است اصیل‌تر از ایمانی که در قرون وسطی تجربه کرده بود.

درست در همین دوران یعنی در سال‌های (۱۶۴۰-۱۸۵۷م) جناب ملاصدرا شیرازی در تاریخ حاضر است و این یعنی نوعی معاصرت بین جناب ملاصدرا و جناب دکارت و تاریخی که انسان نسبت به هستی خود و جهانی که در نزد خود دارد توجهی ویژه کرده است. این‌جاست که می‌توان گفت با توجه به حضور جناب ملاصدرا در اصفهان در کنار جناب شیخ بهایی و جناب میرفندرسکی و ارتباط آن اساتید

راز طلوع بشر جدید و نسبت آن با اصالت وجود در حکمت متعالیه

2

بزرگ با دربار صفوی و حضور مستشرقینی که از اروپا می‌آمدند و از دکارت، در عین توجه به ریشه‌های تاریخی آن، سخن می‌گفتند، می‌توان جایگاه تاریخی اندیشه اصالت وجود جناب ملاصدرای شیرازی را مد نظر آورد، اصالت وجودی که در راستای ایمانی زنده‌تر، در عین عقلانیت، از یک طرف به وجود و هستی نظر دارد و از طرف دیگر به انسان می‌اندیشد. بدون هرگونه چگونگی که حجاب درک آن حضور است¹

با توجه به نکات فوق خوب است که نظری به اندیشه اصالت وجود بیندازیم و در بستر این اندیشه، به انسان و به تاریخی که در آن قرار داریم و افقی که ما را به ایمانی خاص دعوت می‌کند، فکر کنیم، ایمانی که عقل را در هویت قدسی خاصی که همان اصالت دادن به وجود است، با ما در میان می‌گذارد. امری که آخرین انسان درصدد آن است.²

1- پرسیدن از «حقیقت» به معنای محدودکردن حقیقت به یک مفهوم و معنا است و پاسخ‌دادن به این نوع سؤال‌ها، میان‌تهی‌کردن امری است که تنها با تجلیات خاص خود به سوی ما می‌آید. در این حضور است که انسان خاموشی و نپرسیدن را دوست می‌دارد، زیرا می‌داند در چنین فضایی امکان احساس حقیقت در هر واقعه و رخدادی که باشد ظهور می‌کند، به همان معنایی که جناب مولوی فرمود:

گر نپرسی زودتر کشفات شود مرغ صبر از جمله پزان‌تر بود
این نوع دانایی که همان حضور است در آغوش حقیقت، همواره با سکوت همراه است مگر در مواردی بسی نادر. راستی را! چه اندک‌اند آنان که این نوع دانایی را تاب توانند آورد. آن‌گاه که انسان از هر «چگونه» آسوده خاطر شود، معنای زندگی را می‌یابد.

2- در قرآن داریم: با نظرکردن به آنچه در تاریخ بشر جریان دارد، صاحب قلبی می‌شوید که در متن آن شعور قلبی، عقل به صحنه می‌آید، که این عقل، عقل منفک از قلب نیست. می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج/46) اگر منکران نبوت نظر کنند به سرنوشت ملت‌هایی که نابود شدند، برای آن‌ها قلب‌هایی

خیزش به سوی هستی

1- اصالت دادن به «وجود»، یک خیزش است به سمت هستی و ارزش این خیزش وقتی معلوم می‌شود که متوجه شویم در این تاریخ، هستی در آینه انقلاب اسلامی ما و بنیاد اصیل ما خواهد بود و از آن جایی که فاهمه انسان هر زمان که فعال باشد بلافاصله به دنبال بنیادی می‌گردد، بنیادی که بتواند خود را به درستی معنا کند، بنیادی که ما در این تاریخ می‌توانیم خود را در آن احساس کنیم، حضوری است نزد خود در دل تاریخ انقلاب اسلامی. تا نسبتی بین وجود ما و تاریخی که در آن هستیم به میان آید و ما همان شویم که هستیم. حضوری که بشر جدید ظرفیت استقرار در آن را دارد.

اصالت وجود و راز وجود ما

2- در نگاه به «وجود»، راه ما انسان‌ها به سوی آنچه نزدیک است، اغلب دورترین است. زیرا «وجود»، بنیاد ما است و آن غیر از لیوانی است که در مقابل خود آن را احساس می‌کنیم، و بنیاد هر کس و هر زمان، راز آمیزترین اصل در میان همه اصل‌های ممکن است و اصالت وجود در زمانی که انسان در جستجوی اصیل‌ترین بنیاد است تا بودن

حاصل می‌شود که به کمک آن تعقل می‌کنند و گوش‌هایی خواهند داشت که حق را می‌شنوند و حقیقت آن است که چشم‌های آن‌ها کور نیست، و لکن قلب‌های آن‌ها که در سینه‌های‌شان است، کور است. بدین معنا که وقتی قلب در صحنه باشد انسان به کمک قلب تعقل می‌کند. حال با توجه به این آیه، آیا حکمت متعالیه در نگاه تاریخی خود به آنچه بشر را در شرایط جدید در بر گرفته، حکایت همان قلبی نیست که تعقل می‌کند؟ پشتوانه تاریخی حکمت متعالیه را با نظر به اندیشه هرمنوتیکی در کجا باید جستجو کرد؟

خود را تجربه کند؛ راز وجود هرکسی را با او در میان می‌گذارد که چگونه بودنی، بودن اوست.

معنای تفکر تاریخی

3- در نظر به اصالت وجود روشن می‌شود، هرگز چنین نیست که تفکر نسبت به آنچه تصورناپذیر است، ممکن نباشد، زیرا تفکر در تصور خلاصه نمی‌شود. مثل نظر به «نبأ عظیم» که قابل تصور نیست، ولی می‌توان به آن اندیشید. با توجه به این امر، تاریخ همچون چیزی نیست که گذشته است بلکه تقدیری است دائمی که امروز در بستر انقلاب اسلامی، به نحوی بی‌سابقه تعیین‌کننده ذات تاریخی ما است، وقتی انسان نسبت خود با وجود را در خود مدّ نظر داشته باشد. زیرا حضور در تاریخ یعنی حضور در «اعصار وجود» و این حضور در جای خود نوعی از تفکر است، به همان معنایی که گفته می‌شود: «تفکر، تاریخی است».

زمینه بروز امکانات اصیل وجود انسانی انسان

4- باید از خود پرسید تا چه اندازه انسان در این عصر مطیع تکنیک است و تا چه اندازه باید پاسخ‌گوی ذات تکنیک باشد و تا چه اندازه در این پاسخ‌گویی، امکانات اصیل وجود انسانی‌اش به صورتی آزاد بروز پیدا می‌کند، آن هم در حوالتی تاریخی و با توجه به این امر برای آن‌که انسان مطابق امکانات ذاتی هستی خویش وجود داشته باشد، باید توجه داشته باشد که بنیاد وجودی او در تاریخ چگونه برای او تعیین‌کننده است. مطلبی که بشر جدید در پی آن است تا نسبت به بحران معنا و نیست‌انگاری، تفکری شایسته داشته باشد.

شرایط به پایان رسیدن عصر جدید

5- به نظر می‌آید عصر جدید رو به پایان نیست. این عصر، زمانی اتمام خود را آغاز می‌کند که خود به تمامیت برسد و همه آنچه می‌تواند انجام دهد را انجام دهد. نمونه بارز آن، کاری است که اسرائیل - به عنوان باطن غرب- با مردم فلسطین در غزه انجام می‌دهد که اوج اصالت‌دادن به چیزها و چیستی‌ها است، در مقابل اصالت‌دادن به «وجود» که روحی است ماورای اصالت‌دادن به کمیت‌ها. بنابراین هر اندازه اندیشه توجه به بنیادین‌بودن «وجود» بیشتر در ظهور آید، پایان عصر جدید که عصر اصالت‌دادن به سیطره کمیت است، زودتر آغاز می‌شود.

پرسشی ماورای پرسش از چیستی

6- پرسش از «وجود»، پرسشی است که باید همواره گشوده بماند، بدون آن‌که از چیستی آن سؤال شود، همان‌طور که گل سرخ بدون چرا است، می‌شکفت چون می‌شکفت. وجود نیز چون وجود است، حاضر است و وجود دارد، امری که اندیشه اصالت‌دادن به وجود، متذکر آن است.

جهان و تاریخی که تعیین‌کننده انسان است

7- ما انسان‌ها نمی‌توانیم همان شویم که هستیم، مگر این‌که به جهانی و تاریخی توجه داشته باشیم که تعیین‌کننده ما است و ما با حضور در آن جهان و تاریخ تعیین می‌یابیم. توجهی که در آن توجه، همزمان به وجود بیکرانه خویش نیز توجه می‌کنیم. وجودی که عین ربط به هستی است و هویت‌اش تعلق است، یعنی بی‌اندازه است، زیرا عین ربط به هستی است، و بی‌اندازه نیست، زیرا صرف تعلق است.

راهی در تماشای زیبایی‌ها

8- هیچ‌چیز جدای از هستی‌اش نیست ولی سرزمینی که وجود هر موجودی در آن ظهور می‌کند، در حجاب آن موجود پنهان است و اگر گل سرخ بدون «چرا» است زیرا آینه «وجود» است و «وجود» همان زیبایی و درخشش و تجلی است و تماشای زیبایی‌ها و درخشش‌ها امری که در نگاه فلسفی انتزاعی از آن غفلت می‌شود و ما با تاریخی که تاریخ غیاب «وجود» است روبه‌رو می‌شویم، در حالی که در نگاه حکمت متعالیه جناب صدرالمتألهین ما متوجه این غفلت هستیم، امری که جناب مارتین هایدگر نیز متذکر آن می‌باشد.

حضور در پوشش ظهور

9- این‌که اصالت وجود از چه سخن می‌گوید، امری است که در ابتدا باید روشن شود. آیا اصالت وجود همان حضوری نیست که با ظهوری پوشیده شده؟ اگر حضور را گونه‌ای شنیدن و دیدن بدانیم، دیگر شنیدن و دیدن‌های حسی میدان حضور ما را تنگ نمی‌کند، وجودمان همان شنیدن و دیدن می‌شود. امری که آخرین انسان در صدد حضور در آن است.

وجود، سخن می‌گوید

10- ما چه چیزی را می‌نگریم آن‌گاه که به «وجود» می‌اندیشیم؟ وجودی که با همه‌چیز با ما سخن می‌گوید و ما در همه چیز، سخن وجود را می‌شنویم.

رویارویی با چهره‌های گوناگون حقیقت

11- شنیدن امر بی‌صدا، نوعی شنوایی می‌طلبد که هریک از ما از طریق حاضرشدن در وجود خود، آن شنیدن را دارا هستیم، اما به درستی به کارش نمی‌گیریم. این شنوایی نه‌تنها به گوش، بلکه به تعلق انسان به وجود وابسته است که ذات انسان

با آن همنوا است، هرچند از نظر ظاهر چشمگیر نیست، ولی اگر با آهنگ تعلق انسان به وجود آشنا شویم می‌گویید آن وجود حقیقت همه چیز است و اگر انقلاب اسلامی را با نوای وجود بفهمیم، در ساحت چیزی حرکت می‌کنیم که همواره در برابر خود با چهره‌های گوناگون حقیقت روبه‌رو خواهیم بود. آری! انقلاب اسلامی در این زمانه مانند اسلام در ذات خود بنیادی است که بودن هرکس را معنا می‌کند.

احساس بودن در تاریخ

12- این دیوار هست، ولی هستی آن در جایی نیست، بلکه آن هست، خودش بنیاد است. و اگر تاریخ، ظهور وجود و بنیاد است، بدین لحاظ انقلاب اسلامی بنیاد ما خواهد بود و تنها با احساس آن در این تاریخ احساس بودن می‌کنیم. کافی است شیوه تفکر ما دگرگون شود و به جای نظر به حادثه‌های جزئی سیاسی، به بنیاد تاریخی خود بنگریم. امری که اندیشه اصالت وجود برای ما پیش آورده است.

خیزشی به سوی حقیقت

13- دگرگونی تفکر از طریق یک نظریه دقیق حاصل نمی‌شود، بلکه باید وارد راهی شویم که در آینه موجودات، «وجود» مد نظر آید تا به امور معنای حقیقی ببخشد و هرچه به آن نزدیکتر شویم، آن راه به حکم تشکیکی بودن وجود، معنی‌دارتر و قابل اشاره‌تر شود. در این راه، به ساحت وضعیت چیزها دست پیدا می‌کنیم و این خیزشی است به سمت حقیقت. وقتی حقیقت، خود را پنهان می‌کند

14- اگر با آمدن اسلام، اسلام اصل و بنیاد هر تاریخی است که پس از آن به میان آمده و می‌آید، ما هنوز راهی طولانی در پیش داریم تا نسبت به

.....
ذات اسلام بیدار شویم، ما هنوز نمی‌توانیم بنگریم حقیقت اسلام برای ما چه ارمغانی آورده است، زیرا وقتی به حضور تاریخی حقیقت اسلام فکر نکنیم و اسلام را نورانی‌ترین جلوه وجود در تاریخ آخرالزمانی ننگریم؛ در عصری قرار خواهیم گرفت که حقیقت از درخشش خود برای ما مضایقه دارد و در این مضایقه، اسلام حقیقت خود را پنهان می‌کند و این تقدیر دیروز و امروز ما است ولی با انقلاب اسلامی گویا تقدیر دیگری به ظهور آمده و حقیقت بنای به تجلی در آمدن دارد.

راهی که همه چیز ما به آن بستگی دارد

15- کافی است ما به کمک اندیشه اصالت وجود، بنیاد و هستی خود را با آهنگی غیر از آنچه با باورهای خود به آن می‌اندیشیم، بخوانیم. در این حالت به تفاوت آنچه ما را در بر گرفته و ما خود را در آن احساس می‌کنیم، با آنچه گمان می‌کردیم بیرون ما و در برابر ما است، پی خواهیم برد. در این صورت است که در جهان بودن خود، هستی خود را در بودن در تاریخی احساس می‌کنیم که با انقلاب اسلامی ظهور کرده، و در بستر این تاریخ بود که همه ما قاسم سلیمانی‌بودن خود را احساس کردیم، او در این تاریخ، خود ما بود که با ظهوری روشن‌تر احساس‌اش نمودیم و بی‌حساب نبود که او با نظر به اهمیت حضور تاریخی انقلاب اسلامی گفت:

«رزمنده‌ها! یادگاران جنگ! یکی از شئون عاقبت به‌خیری، نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری این است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری رابطه قلبی و

دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز
سُگان انقلاب را به دست دارد. در قیامت
خواهیم دید مهم‌ترین محور محاسبه، این
است.»

جمله فوق خبر از آن می‌دهد که اگر به حضور
تاریخی خود، به عنوان اصل هستی‌مان گوش فرا
دهیم، می‌یابیم آنچه ما را تکان می‌دهد و به سمت
و سویی می‌برد، همان راهی است که باید در این
تاریخ طی کنیم و همه چیز ما به آن بستگی دارد،
کافی است آن راه را بیابیم و در آن باقی بمانیم
و رابطه قلبی و دلی و حقیقی با نایب‌الامام یعنی
رهبر انقلاب که قلب او محل اشراق حقیقت انقلاب
است، برقرار کنیم که به گفته سید شهدای مقاومت،
شهید حاج قاسم سلیمانی راه نجات ما در دنیا و
آخرت است. آیا این نوع نگاه که نیاز آخرین بشر
است، جز با اصالت‌دادن به «وجود» از یک طرف و
با نظر به حضور انسان در بیکرانگی خود از طرف
دیگر به دست می‌آید؟

مسیر تبدیل فکر به ذکر

16- سخن بر سر یافتن راهی است که هستی ما را
در بر گرفته و این‌که بدانیم هر آنچه باید
بنگریم، خود را تنها در چنین راهی نشان می‌دهد.
در میدان دیدی که با نظر به «وجود» آن راه
گشوده می‌شود و انسان می‌تواند در آن پیش رود.
برای نظر به هستی خود و راهی که هستی ما را در
برگرفته، باید به تغیر ساحت فکر کنیم، زیرا
جهت حضور در هستی با ادامه‌دادن راهی که راه
غیاب «وجود» است، ممکن نیست، بلکه تغیر ساحت
ضرورت دارد. مثل آن‌که در میان تاریکی باید به
بیرون جهش کنیم، تا راهی که به طور اجمال ما

.....

را در بر گرفته برای ما روشن شود و ما با ورود در ساحتی دیگر به روشنی در آن قرار گیریم، در ساحتی که با وجود خود، آن راه را طی می‌کنیم و در آن قرار می‌گیریم و در نتیجه، «تفکر» به فکر و ذکر تبدیل می‌شود. فکر و ذکر در رابطه با بودن خود، به گونه‌ای که در قلمرو بودن خود، همواره در بینش و بصیرت جدیدی قرار می‌گیریم که آن گنجی است پنهان. گنجی که در عین آشکارگی، پنهان است مثل نور صبح‌دمان. در این رابطه است که باید به معنای حضور تاریخی خود فکر کرد تا آن «فکر»، «ذکر» شود و «ذکر»، منجر به احساس بودن گردد، احساس بودن انسانی‌مان در قلمرو «وجود» و یگانگی با دیگر انسان‌ها، باری که تنها با اصالت‌دادن به «وجود» می‌توان حمل کرد.

نابترین حضور

17- قرارگرفتن در بودن تاریخی خود، همان حسّی است که نسبت به سید شهادی مقاومت در خود احساس کردیم. بودنی که در عین آن‌که هست، از نشان‌دادن بیشتر خود مضایقه می‌کند. زیرا قصّه حوالت تاریخی ما است، نه نوعی از دانایی که بتوانیم آن را بدانیم؛ قصّه «نبا عظیم» است که مولای‌مان حضرت علی «علیه السلام» با حضور خود در تاریخی که با اسلام شروع شد، متذکر آن شد و متذکر آنچه با حضور در تاریخی که با اسلام برای هرکس پیش می‌آید. امری که شهدا با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی متوجه آن شدند و در نتیجه با شهادت خود در نابترین حضور، خود را احساس کردند و به رفقای خود خبر دادند: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

راز دریغ هستی از نمایاندن خود

18- تا زمانی که جهشی به سوی هستی خود انجام نداده ایم، نمی‌توانیم تقدیر هستی خود را احساس کنیم و سخن هستی خود را بشنویم. شنیدن سخن هستی تاریخی خود، آن‌طور که با یاد حاج قاسم در درون ما آن حالت به صدا درآمد، چیزی جز سخن هستی ما نبود، هرچند در همان حالت هم باز هستی، ذات خود را از ما دریغ می‌دارد تا راه ادامه یابد و ندای «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» همچنان به گوش برسد و آگاه شویم با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمد و با نظر به شهید حاج قاسم، همه ما در ادامه خود به دنبال همان بودن بودیم. این با نظر به اصالت‌دادن به «وجود» برای اندیشه ما معنا می‌شود و می‌توانیم نسبت به این حضور بیندیشیم.

درک هستی خود در فرآیندی تاریخی

19- درک هستی خود و احساس تاریخی که برای ما تقدیر شده، آن‌چنان نیست که اندیشیدن به آن کافی باشد، بلکه آن احساس چیزی است که خود را طی فرآیندی نشان می‌دهد. فرآیندی که با پیروزی انقلاب به ظهور آمد و همچنان پیش آمد تا دفاع مقدس، و باز همچنان پیش آمد تا در دفاع از حریم اهل‌البیت «علیهم السلام» و ظهور در آینه وجود حاج قاسم که با ظهوری خاص با ما به گفتگو آمد تا بیش از پیش هستی خود را در فرآیندی تاریخی احساس کنیم و در مواجهه با رخداد غزه، باز از خود بپرسیم ما در هستی خود، چگونه «بودنی» داریم و چگونه باید در این زمانه به بیکرانگی خود فکر کنیم؟ به «یوم الفصلی» که از ابتدا

راز طلوع بشر جدید و نسبت آن با اصالت وجود در حکمت متعالیه
12

میقات ما بوده است و با به بلوغ آمدن خود به آن
می‌رسیم.³

ظهور هستی در هر فرآیند تاریخی

20- اگر حقیقتاً متوجه شدیم که هستی، خود را از طریق یک فرآیند به ما نشان می‌دهد، آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که هستی و حوالت تاریخی، در هر کدام از مراحل خود، معنایی متفاوت و یا روشن‌تری از ما را به ما نشان می‌دهند؟ آیا حضور تاریخ انقلاب اسلامی در شخصیت حاج قاسم، مرحله‌ای از حوالت تاریخی ما در انقلاب اسلامی نبود که در او به ظهور آمد تا ما به خود آییم که چه کسی هستیم؟ مرحله‌ای که فهمیدیم حقیقتاً همه ما، چه زن و چه مرد، نسبتی با شهید حاج قاسم سلیمانی داشته‌ایم، مانند نسبتی که با مجاهدان حماس و مردم غزه برایمان پیش آمده، در همه این موارد این هستی است که خود را در فرآیندی دیگر به ما نشان می‌دهد. هستی به همان معنایی که اندیشه اصالت وجود متذکر آن است، وگرنه درک حضور تاریخی با ابهام همراه خواهد بود.

آن‌جایی که حقیقت به درخشش در می‌آید

21- با نظر به اندیشه اصالت وجود می‌توان فهمید، آری! همان‌طور که اگر شیطان نبود، عظمت و درخشش اولیاء الهی به ظهور نمی‌آمد و باید شیطانی باشد تا با مقابله و مخالفت با آن، شخصیت اولیاء الهی به ظهور آید، اگر آمریکا و اسرائیل و داعش نبود، ما در درک هستی تاریخی

³- در این مورد خوب است به کتاب «تفسیر انفسی سوره مرسلات و اشاره‌های قدسی» رجوع شود.

خود در ابهام به سر می‌بردیم، و اگر ما با شخصیت شهید حاج قاسم سلیمانی احساس بودن خاصی را برای خود داریم، تنها با مقابله با استکبار است که آن نوع «بودن» پیش می‌آید و آن «بودن» از آن ما می‌شود. زیرا حقیقت باید در جایی بدرخشد. اگر در دیروز تاریخی ما امثال حاج قاسمی‌ها و در امروز، مردان مقاومت در غزه نباشند، که با شیطان بزرگ مقابله کنند، حقیقت در کجا خواهد درخشید؟ حقیقتی که اندیشه اصالت وجود آن را از پرده ابهام و انکار خارج می‌کند.

قرارگرفتن در ضیافت الهی

22- وجود به عنوان حقیقت، در هر دورانی در حالی که جان انسان‌های آن دوران را در برگرفته، در عین ذات آشکارش، همواره پوشیده است، ولی آن‌چنان پوشیده نیست که هستی ما را به ما حواله ندهد و معنای درک خود در تاریخ به این معنا است که تاریخ به عنوان «عصری از اعصار وجود» هستی ما را به ما حواله می‌دهد. ما در درک هستی خود است که همواره از طرف پروردگار خود در معرض تجلیات انوار الهی قرار می‌گیریم و این یعنی قرارگرفتن در ضیافت الهی و میهمان خدا شدن و شهادت بستر ظهور نهایت آن تجلی است که خدا از طریق آن، انسان را به ضیافت «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» می‌برد.

تفکری افضل از هفتاد سال عبادت

23- وقتی صدای هستی خود را درست بشنویم، شنیدنی که در هستی خود عین دیدن است، دیدنی که در آن دیدن، حضور شهدا را با آن حیات خاص می‌یابیم، مثل دیدنی که دیدن تعین حضور انوار الهی در اخلاص مردی بود که در همه امور خلوص را

راز طلوع بشر جدید و نسبت آن با اصالت وجود در حکمت متعالیه

14

پیشه کرده بود.⁴ این دیدن و گوش‌سپردن، تفکری را به ما عطا می‌کند که افضل از هفتاد سال عبادت است. تفکر احساس حضور حق و انس با او در همه جا و همه وقت.⁵ آیا برای شنیدن صدای هستی خود راهی جز نظریه اصالت‌دادن به «وجود» در میان است؟ تا آخرین بشر از نهایی‌ترین حضور محروم نگردد؟

تفکری که به ندای هستی گوش می‌سپارد

24- وقتی به سوی بنیاد تاریخی خود هدایت می‌شویم، راه رسیدن به تفکری را می‌یابیم که آن تفکر می‌تواند به ندای هستی گوش بسپارد و با نظر به حضور در بنیاد تاریخی خود در رخداد تجلیل از شهادت حاج قاسم سلیمانی و یا در رخداد غزه، معلوم شد و می‌شود به نوعی از جهش نیاز داشتیم تا به ساحتی دست یابیم که با آشکارگی ذاتی‌اش بتوانیم به ندای هستی گوش بسپاریم که البته به جهت تشکیکی‌بودن‌اش، در عین آشکارگی، همواره نهان است. زیرا قصه آن عبارت است از اینکه بگوئیم: «نهان ز چشم جهانی ز بس‌که پیدایی».

انقلاب اسلامی آن روشنی‌گاهی از هستی است که خداوند خود را در آن می‌نمایاند و پنهان می‌کند.

4- مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در مورد شهید حاج قاسم سلیمانی می‌فرمایند: «می‌دانید که مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از «اخلاص» است؛ این «اخلاص» است. اگر «اخلاص» نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این‌که دل‌ها این جور همه متوجه می‌شوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک «اخلاص» بزرگی در آن مرد وجود داشت.»

5- به همان معنایی که از رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» داریم «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» ساعتی اندیشیدن، از عبادت هفتاد سال بهتر است.

آری! خداوند با دفاع مقدس و با شهادت مردانی همچون حاج قاسم سلیمانی و با رخداد غزه خود را می‌نماید و همه قلبها را منور می‌کند و باز پنهان می‌شود تا تنها در آن مرحله نمانیم. باید با قدمی بس بلندتر به سوی آینده‌ای دقیق‌تر قدم برداریم که در آن آینده، سهل‌انگاری‌های دیروز و امروز نباشد و آنچه همواره باید مدّ نظر باشد، مقاومت است و نظر به آینده‌ای که در فرهنگ مقاومت در پیش است، امری که موجب بیداری وجدان مردم جهان می‌شود تا با حضور در این تاریخ در تفکر حاضر شوند که تفکر، گوش‌سپردن به ندای هستی است.

معنای زمان‌شناسی

25- خداوند، مطابق ظرفیت انسان‌ها در تاریخی که هستند، با جلوه اسماء الهی در تجلی است، تا انسان‌ها آماده شوند و نسبتی بین خود و پروردگار خود برقرار کنند. این است معنای زمان‌شناسی واقعی در بستر نظر به حضور وجود در عین تشکیکی بودن آن.

درک نسبت هستی تاریخی خود با خداوند

26- طبق آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الزّحمن/29) بی‌انصافی است اگر بگوییم عالمان گذشته، در نسبت خود با خدا، راه درستی طی نمی‌کردند، بلکه باید گفت آن‌ها خداوند را به نوع دیگری از تجلی می‌یافتند و خداوند با شأنی دیگر به سوی آن‌ها می‌آمد و تاریخ آن‌ها را تقدیر می‌کرد. مهم آن است که بفهمیم خداوند در امروز تاریخ ما با چه شأنی به ظهور آمده است. آیا انقلاب اسلامی بستر ظهور خداوند در این تاریخ نیست تا با نظر به

این حضور، هستی خود را در پیوند با هستی خداوند در نسبتی بیکرانه، احساس کنیم؟
حضور بالفعلی که در پیش است

27- با حضور در هستی خود، در بستر تاریخی که در آن حاضریم، آنچه هست، آن چیزی نیست که فی الحال در مقابل ما حاضر است. آنچه هست آن است که در آینده، حضور بالفعل امروز ما است. مثل حضور بالفعل شهادت که آینده بسیجی‌های دیروز جبهه‌های دفاع مقدس بود که بعداً در شهادت آن‌ها به ظهور آمد. آن حضور بالفعل پس از مدت‌ها در راه‌بودن به ظهور آمد. برای فهم این مطلب یعنی حضور در هستی خود، به تفکر تاریخی نسبت به انقلاب اسلامی نیاز داریم و به تشکیکی بودن «وجود» از آن جهت که حضور در تاریخ، حضور در قلمرو وجود است این‌که در جایی که حاضریم، همه آن‌جایی نیست که موجود است.

چگونگی فهم انسانی انسان از خود

28- تاریخ تفکر، تاریخ نسبت انسان با تقدیر الهی است در رابطه با هستی انسان. یعنی چیزی که از همه چیز به ما نزدیکتر است، تا آن‌جایی که در واقع ما با آن، یعنی با بودن تاریخی خود یکی هستیم، مشروط بر آن‌که آماده شویم تا از سرچشمه ذاتی خود یعنی «وجود»، بهره‌مند گردیم و فهم انسانی انسان از خودش جز این نوع فهم نیست. فهمی که هستی انسان را در عین هستی‌اش در وسعت تاریخ و در نسبت با تاریخ احساس می‌کند.

آینه‌های نمایش خدا

29- فهم شأن خدا در هستی به این معنا است که انسان به اقتضای ذاتش که وجودی است گشوده، می‌تواند تجلیات انوار الهی را در خود احساس

کند و با همه موجودات که بهره‌ای از وجود دارند رابطه برقرار کند و آن‌ها را بفهمد و نسبت به وجود آن‌ها بیندیشد. در این حالت است که انسان می‌یابد چگونه رخدادهای به میان آمده در تاریخ انقلاب اسلامی، مظهر انوار الهی‌اند و می‌توان آن‌ها را آینه تماشای خدا نسبت به تاریخ خود دانست.

طنین سخن موجودات در زمان‌های مختلف

30- این‌که ما انسان‌ها هر بار حین خواندن و نوشتن، از یک کلمه، چیز متفاوتی را می‌فهمیم و یا مراد می‌کنیم، به آن جهت است که تعدد دلالت‌ها در هر بار یک تعدد تاریخی است و از این‌جا ناشی می‌شود که مطابق با تقدیر هستی خود ما در گفت‌و‌مان، هر بار به گونه‌ای متفاوت از سوی هستی موجودات مورد خطاب قرار می‌گیریم. زیرا «وجود» همواره در تجلی است، هرچند ما هنوز در آن فکر و فرهنگ و وارد نشده‌ایم که متوجه شویم موجودات بر مبنای وجودشان، طنین خود را به ظهور می‌آورند. این طنین را آن‌گاه خواهیم شنید که هستی را در تاریخ‌های مختلف و خواسته‌های متفاوت تاریخی‌اش نظاره کنیم، همان‌طور که هستی در دوره مدرن طوری خود را دگرگون ساخت که باعث شکل‌دهی دوران مدرن شد، به همان معنای دوگانگی ابژه و سوبژه، و این‌که انسان خود را بنیاد به حساب آورد، به همان معنای سوبژکتیویته. برای خودآگاهی نسبت به این امر و تأمل در این دوگانگی، باز نظر به اصالت وجود در میان باید باشد و حضور و ظهور متفاوتی که در هر عصری از آن در میان است.

نسبت وجود با سنت‌های عالم

31- نظر به «وجود»، در آینه سنت‌ها، در واقع نظر به وجود است که از طریق آن سنت‌ها در معرض قرار می‌گیرند، حتی اگر نور وجود در ابتدا فقط در حالت اجمال باشد، مانند سپیده‌دمان، ولی همه، جلوه‌های وجوداند در ظهور خاص که حکیمان متوجه آن می‌شوند.

سنت، محل گفتگوی خدا با ما

32- آری! با توجه به اصالت وجود می‌یابیم، هستی از طریق سنت‌های عالم با ما سخن می‌گوید، اگر چه آن سخن‌گفتن به شیوه‌های مختلف در سنت‌های مختلف باشد، به مثابه حضور هستی از طریق پوشیده داشتن ذات خود، برای آن‌که به چیزهای دیگری مجال تجلی دهد که باز همان هستی است در آینه ممکنات تا خود را بنمایاند که در عین باطن‌بودن، ظاهر است.

راز نیست انگاری در بشر جدید

33- انسان آخرالزمانی با نظر به گشایشی که در خود احساس می‌کند، سعی دارد به بنیاد، که هستی یا «وجود» است، گوش دهد. در نتیجه تنها در زمانی به نظرها و دعوت‌ها گوش می‌سپارد که آن دعوت‌ها و نظرها، پاسخ‌گوی احساس او در هستی‌اش باشند وگرنه به هر دعوتی که چنین خصوصیاتی ندارد - هرچند خیرخواهانه باشد- پشت می‌کند و این راز و شروع نیست‌انگاری در بشر جدید است.

وجود موجودات را نزد خود می‌توان یافت

34- وقتی انسان در نسبت به وجودِ صرف، وجودِ همه موجودات را بنگرد؛ دیگر مسئله سوژه و ابژه و درون ذهن و بیرون ذهن که حضور انسان در هستی را به حاشیه می‌برد، از میان می‌رود. امری که صدرالمتألهین روشن می‌کند، نفس ناطقه در درک

محسوسات خارجی از طریق «واهبُ الصُّور»، صورت مناسب خارجی را در خود ابداع می‌کند و بدین لحاظ یک نوع نزدیکی بین هایدگر که بنا دارد از دوگانگی سوژه و ابژه عبور کند و صدرالمتألهین پیش می‌آید. به این معنا که از اندیشه هر دو فیلسوف این نتیجه حاصل می‌شود که انسان، عین «نزد موجودات‌بودن» است و در فضای یافت وجودی خود و نسبتی که با دیگر موجودات از جهت وجودی می‌توان پیدا کرد، وجود موجودات را نیز نزد خود می‌تواند درک کند.

انتظار و اصیلترین تفکر

35- قول به تجلی و رخداد و نوبه نوبه شدن دائم حقیقت، مستلزم اصالت دادن به آینده است. زیرا حقیقت به حکم تجلی همواره جدید است. حقیقت انسان نیز دائم در تجلی جدید و نوبه نوبه شدن است. از این جهت رو به آینده بودن انسان، مستلزم انتظار است. و «انتظار» حالت اصیل تفکر است. متفکر در راه، تفکر را حواله وجود می‌داند. می‌کوشد و جدیت می‌کند ولی منتظر است. انتظار همان گشودگی بر روی وجود است. انتظار در اصل یک ویژگی و وضعیت در ذات انسان است و این دلیل دیگری بر مطلع الفجر بودن ذات انسان برای هر تحول است. و به گفته مارتین هایدگر: ما در تصمیم و عزم‌مان، در نهایی‌ترین امکان‌مان، یعنی مرگ، به جریان می‌افتیم و از آن‌جا به دازاین خود رجوع می‌کنیم و انسان در زمان و با زمان‌مندی است که می‌تواند وجود را بفهمد و در روشنایی آن قرار گیرد. در حالی‌که در روزمرگی‌هایش، نزد موجودات اطرافش است و با آن‌ها انس می‌گیرد. با توجه یافتن به نسبت‌اش با وجود، به سطح ژرف در

راز طلوع بشر جدید و نسبت آن با اصالت وجود در حکمت متعالیه

20

.....
عالم بودن توجه می‌شود. امری که با اندیشه اصالت
وجود می‌توان به آن نظر کرد.